

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

س: خراسانی، نظر شیخ خراسانی،

ج: شیخ صدوق

س: شیخ صدوق معذرت می‌خواهم، این در این که این یکی از کتاب‌های شیخ که تحقیق کردند آن محقق نشان داده که ایشان سال‌های خیلی زیادی خراسان بوده، خیلی زیاد یعنی

ج: اولاً مرحوم آقای چیز، مرحوم آقای نجاشی حالا وارد هم نشوم خب ضبط می‌شود مرحوم نجاشی ایشان نوشته نزیل ری با این که ایشان ظاهراً قم بوده مرحوم صدوق نوشته نزیل ری، حتی کلینی را هم نوشته نزیل ری کلینی را هم نوشته نزیل ری به نظرم یا حالا صدوق و کلینی کلینی را هم نزیل ری خیلی،

س: ری را که اعم از قم نمی‌گرفتند، حتماً قم را جدا می‌نوشتند،

ج: نه دیگر جدا می‌نوشتند، محمد ابن یعقوب بیاور نوشته شیخنا الکینی نزیل الری

س: در ری دیگر عالم دیگر نمی‌شناسند،

ج: بلی در این سهل ابن زیاد این‌ها هستند این‌ها هم رازی‌اند دیگر اما در این حدی صالح ابن ابی حماد رازی

س: در مورد چیز که دارد که در مورد شیخ صدوق نزیل ری دارد

ج: کلینی هم دارد به نظرم

س: بلی حالا من عرضم این است

ج: اما اینش هم عجیب است یعنی بعض چیزها

س:

۱:۱۶

ج: بلی ایشان معروف است قم‌اند دیگر، شیخ اصحابنا القمیین است ایشان اصلاً آن عبارت سیدمرتضی که به قمیین حمله می‌کند غیر شیخنا ابی جعفر تعبیر می‌کند، آن در عبارتی که در رسائلش آمده وقتی اصحاب قمیین را می‌گوید مابین غلات و فلان و مجبره و مشبه یک حمله

۱:۳۲

علیه قمی‌ها شیخنا اباجعفر را خارج می‌کند واضح است که از اصحاب قمی است

س: بلی این را این تطبیق که چیز کرده برای پیدایش شیخ صدوق کرده این مؤسسه امام هادی بلی این جا یک بحثی ایشان کرده، سفرها و این‌ها را نوشته بعد این جا مفصل در مورد سفرهای طولانی ایشان به چیز نوشته به منطقه خراسان،

ج: نه رفته تا بلخ و این‌ها خراسان بزرگ به اصطلاح خراسان قدیم چرا رفته اما این‌که مانده باشد در جایی ما ندیدیم نه زیاد زیاد هم نه نسبت به آن زمان که در طلب حدیث رحله به اصطلاح بود در طلب حدیث و می‌رفتند سفر نسبت به آن زمان زیاد نیست، آخر قرن چهارم است، اواخر قرن چهارم است این قدر در طلب حدیث و در سماع حدیث رحله‌ها بوده طولانی یمن و به اصطلاح شمال آفریقا و مصر حجاز و بعد همه این‌جاها را تا ماوراء النهر و این انساب ثمانی واقعاً چیزی اعجوبه‌ای است این ثمانی، دهات ریز ریز اطراف خراسان می‌گوید دخلتها در سفره اولی، دخلتها و فلان یک شب دو شب آن‌جا بودم و عده‌ای از بزرگان محدثین گاهی در همین دهات و روستاها بودند مثل همین کتابی که راجع به حاکم جُشمی، جُشمی، جُشم و جُشمی به اصطلاح از این آقای استادی نقل فرمودین خب مرد ملای است یعنی نمی‌شود انکار این کتابش هم راسته تفسیرش هم تازه چاپ کردند و آن آقای شرقاوی به من می‌گفت من با دست خودم این ده جلد را به ما داده‌ام محبت کرد از مصر برای ما آورد علی‌ای حال این‌ها نشان دهنده این است که می‌گویم مخصوصاً آن عبارت سمعانی را که آدم نگاه می‌کند دهات گمنام اطراف خراسان و بعد بعد از خراسان ماوراء النهر این‌که ایشان تا آن‌جاها رفته خارزم رفته اسم دهات را می‌برد می‌گوید دخلتها در سینه فلان دخلتها در سفر دوم اول خیلی عجیب است سمعانی یک فوق العاده‌ای مرد خیلی پرکار است خیلی پرکار است انصافاً انسان این‌ها را که می‌بیند،

س: برای سماع حدیث رفته یا برای انساب و این‌ها

ج: نه دیگه ظاهراً هم سماع حدیث هم به اصطلاح نوشته که بعد هم تراجم بیشتر دارد که از این منطقه که هست، این‌ها فلان منسوبین این منطقه اند و انصافاً این کتاب الانسابش یک دائره المعارف بسیار لطیفی است نکات تاریخی ادبی علمی حدیثی رجالی تراجم خیلی نکات فنی دارد انصافاً این کتاب خیلی قابل استفاده است خیلی کتاب نفعی است نه فکر نمی‌کنم شواهد نشان نمی‌دهد، س: روایت ایشان گذاشته بودم کنار

س: می‌خواهید روشن کنید دوربین را هم که مطلبی فوت نشود،

ج: روشن است به نظرم دوربین نه، این ضبط را که روشن کردم من هنوز بسم الله نگفتم،

س: این را چون چیز کرده بودند که فرموده بودین،

ج: آقا گاهی اوقات در درس ما بسم الله که می‌گفتیم بعضی‌ها اشکال می‌کردند مال درس دیروز می‌گفتم بابا به بسم الله اشکال ندارد مطلب بگوییم حالا بعدش به خود بسم الله برگردیم اشکال دارین، تازه این بسم الله را اول بسم الله گفت،

س: نه این بسم الله اش گفته شده پس بگذارید قطع کنم دوباره بگذارم

ج: نه باشد چه اشکال دارد

س: مرحوم آقای تستری می‌گفت که حاشیه زدم بر قرآن مقصودش این بود که در حاشیه قرآن نوشتم، مصاحبه، حالا چاپ شده به اسم حواشی مصحف، گوشه خود نسخه نوشته بود

ج: رضوان الله علیه شیخ بزرگواری بود بلی رحمه الله علیه خیلی وجود مغتنمی است کتاب‌های که ایشان نوشته هم آن شرح نهج البلاغه‌اش هم این قاموش آثار خیلی خوبی از خودش به جا گذاشت با دقت انصافاً،

س: عجیب این‌که عبارت چیز را ایشان مفصل می‌نویسد، لذا هم این به نظر ایشان این عبارت منظور از خراسان خود خراسان باشد ایشان به نتیجه‌ای رسیده مقدار سال‌ها را نسبتاً زیاد در آورده،

س: آن مقدمه‌ای آقای رفیعی را می‌گویی مؤسسه امام هادی

س: بلی بلی

ج: درسته، سفر است به هر حال نمی گوید به ناحیه خراسان

س: آخر ایشان این قدر آن جا بوده که چیز

ج: آن وقت ما می خواستیم بگویم که این معلوم می شود که مثلاً خراسان در اصطلاح محدثین از مثل قم و ری شروع می شده دیگر می رفته به این که جزو ری اصلاً جزو خراسان نبوده،

س: بلی این پیدا شد این هدایه چاپ مؤسسه امام هادی مقدمه صفحه ۱۰۹ رحلاته ایشان گفته، بعد سفرها همین طور هی از تاریخ مجالس و امالی و این ها در آورده بعد مثلاً در مورد ری می گوید بوسعنا القول ان الهجرة من قم الى الري كانت خلال كما بين العامين ۳۳۹ و ۳۴۷ و بطبيعة الحال فانه بعد هذه الهجرة كانت له اسفار الى قم بقربها من الري، می گوید

۱۶: ۷

ج: به عکس است اسفارش الی ری است نه این که الی قم

س: بهش می گویند ایشان می گوید در سال بین ۳۳۹ تا ۳۴۷ هجرتش به ری بوده ثم اقام فیها، حالا این را شاهدش را ننوشته،

ج: از این عبارت نجاشی هم این طوری است نزیل الری معلوم می شود ایشان ساکن ری شده اما خلافتش شواهد تاریخی است شواهدی که ما الآن در دست داریم مشایخش و روایاتش و این ها همه اش به قم می خورد به محیط قم می خورد بلی نجاشی هم نوشته این مطلب را،

س: ایشان حتی خودشان می گوید آدرسی هم داده که می گوید که رکن الدین هویدی ایشان را دعوت کرده،

ج: این در اول چیز هم می گوید کمال الدین عده ای از کتب می گوید در مجلس رکن الدین،

س: بلی فاجابهم که چون آن قبول کرده و رفته ری

ج: دارد این اما این فرض کنیم ممکن است به خاطر یک امیری یک

س:

۱۹: ۸

ج: اما این که ساکن ری باشد و تحدیثش در ری باشد و از محدثین ری نقل بکند و محدثین در ری بیابند از ایشان نقل بکنند این

خلاف ظاهر است ظواهر تاریخش این است که ایشان اهل قم است حالا ممکن است یک چند صباحی رفته تهران برگشته،

س: ایشان که می گوید در همان امالی دارد که حدثنا محمد ابن احمد ابن علی ابن اسد الاسدی بالری فی رجب ۳۴۷ این از سمت ری دارد این طوری

ج: اما سفره است مشکل ندارد که

س: بلی حالا سفر که منافاتی ندارد

ج: اما غیر از هجرت است

س: ولی این ۳۴۷ که بگذاریم کنار ایشان سفرهای خراسان ایشان یک لیستی از سفرهای خراسان دقیق نوشته فی رجب ۳۵۲ بعد رحلته الی مشهدالرضا قاصداً زیارة الامام علی ابن موسی الرضا، و فی اثناء ذلک السفر حلّ فی نیشابور یروی الحدیث و یستمعه و

استناداً الى ما يقول رحمه الله فقد كان في شهر شعبان من تلك السنه في تلك المدينه و في السنه نفسها غفل راجعاً من تلك الرجعه و توجه نحو العراق

ج: ۳۵۲ یا ۵۳ بغداد آمده که شیخ

س: بلی بعد می گوید که رفت بغداد

ج: شیخ مفید و اینها از حدیث نقل می کند و ابن غضائری پدر

س: بلی ایشان می گوید یحتمل ۳۵۳ آنجا باشد که چون منقولات زیاد است،

ج: دو مرتبه رفته بغداد دو مرتبه رفته،

س: بلی می گوید ۳۵۳ و فی اواخر ۳۵۳ رفته بیت الله الحرام زار مدينه المنور بعد ایشان می گوید که ۳۵۴ و خلال عودته من الحج

فی مطلع سنه ۳۵۴ حل فی فید و سمع الحديث فیها كما ورد الکوفه و

۱۰: ۱۲

من علمائها الحديث بعدش می گوید در راه همدان هم وایستاد

ج: این احمد ابن زیاد ابن جعفر همدانی است آنجا دارد و عند منصرفه من بیت الله الحرام خودش می گوید

س: بعد ایشان می گوید ما نمی دانیم ۳۵۵ چه بوده ولی ما می دانیم که نجاشی می گوید ۵۵ بغداد ایشان

ج: بغداد آمده

س: بعد می گوید نمی دانم چه بوده که رفته بغداد یعنی در چه مسیری بوده

ج: احتمالاً رفته برای زیارت مثلاً زیارت قبول ائمه (ع) مشاهد مشرفه احتمالاً برای زیارت رفته باشد،

س: بعد ایشان می گوید تا ۳۶۷ حالا نظر ایشان این است ایشان احتمالاً در ری مانده بوده بعد می گوید که ۳۶۷ ایشان توجه الى

مشهدالرضا، و بعد وصوله اليها املی مجلسین بعد ثم عاد من المشهد و لكن الظاهر انه لم يرجع الى الري بل استقر بالمقام فی نیشابور

و فيها قام بنشر علم حديث آدرس به امالی است ایشان خیلی از بحث های امالی تاریخها را چه کرده، حتی مطلع شهر شعبان ۳۶۸

حيث في هذا الشهر غادر نیشابور متوجهاً الى بلاد ماوراء النهر و في طريقه ورد مشهد الرضا للمرة ثالثة و فيها املی المجالس الاخير

من الكتاب حيث املی آخر مجلس فی ۱۹ شعبان ۳۶۸ بعد می گوید بالرغم من عدم المعرفة التاريخ الدقيق من مغادرته مشهده بالاتجاه

ديار ماوراء النهر الا ان الظاهر سفره هذا اعقب زيارته الى مشهد الرضا باز می شود چهارم،

ج: نه می شود عقب الزیارة

س: اعقب احتمالاً شاید چاپی باشد یعنی بعد از زیارت مشهد

ج: و عقب زیارة،

س: بعد می گوید و هو رحمه الله و ان لم يذكر مراحل سفره هذا و زمان وروده و مدت اقامته فی كل مكان الا ان الاستفادة من مؤلفاته

انه مر بالسرخس و مرو و مروز و بلخ و سمرقند و ايلاق و فرقانه اخسيكس، نمی دانم چه

س: آری اسخیکتی، همان قصیرالدین اسخیکتی شاهر معروف

س: اسخیکس بلی و جبل بوتک و حيث ما حل كان يأخذ الرواية

ج: البته آن مرو و بلخ اولاً سرخس که می‌گوید اصلاً در آن تاریخ راه رسمی خراسان سرخس بود یعنی از طوس می‌رفتند به سرخس از آنجا می‌رفتند به سرخس از آنجا می‌رفتند مرو و این‌ها که الآن آن راه متروک است سال‌هاست یعنی قرن‌هاست آن راه متروک است، آن وقت این قسمتی که رفته ماوراء النهر این قسمت سمرقند و این‌هاست آن‌ها ماوراء النهر اند و الا مرو و رود و این‌ها این‌ها همه جزو خراسان اند،

س: ممکن است از سرخس رفته باشد طرف ماوراء النهر

ج: نه دیگر می‌رفتند طرف خراسان از سرخس از طوس می‌رفتند طرف همان مرو و بلخ و این‌ها از آنجا از آنجا از آمون دریا رد که می‌شدند می‌رفته طرف بخاری و سمرقند و کش و این‌ها آن‌ها به حساب اصطلاحاً این آمون دریا فاصل بود یا صیحون و جیحون، چون یک قسمتش بهم می‌رسد آمون دریا بهش، این صیحون و جیحون زیرش خراسان بود که الآن افغانستان است بالاش به اصطلاح ماوراء النهر بود اصلاً ماوراء النهر برای همین جهت بهش می‌گفتند چشت صیحون و جیحون آن وقت شهرهای مثل سمرقند و بخاری و این‌ها همه جزو همان اند کل این منطقه را هم خارزم یا عرب‌ها خوارزم هم می‌گویند تلفظ خوارزم خارزمی بودند، س: ایشان می‌گوید این تألیف من لایحضره الفقیه در این سفر بوده چون که در اینجا با محمد ابن حسن علوی معروف به نعمه ملاقات کرده و اجابت درخواست آن این کتاب من لایحضره الفقیه را نوشتند،

ج: من یادم می‌آید احتمال می‌دم آن شب هم با آقای زنجانی این محمد ابن حسن ابن علی به نظرم در شجره‌نامه‌ای ما جزو اجداد ما باشد چون این از اولاد اسحاق ابن موسی ابن جعفر است علوی بهش نمی‌گویند اسحاقی بهش می‌گویند من فکر می‌کنم چون مدتی است شجره‌نامه را ندیدم چند سال است فکر می‌کنم از اسحاق مثلاً بچه‌اش فلان فلان فکر می‌کنم در ذهنم بود که با این ما به اصطلاح می‌رسیم به این سید نعمه المعروف بنعمه،

س: بلی حالا خلاصه ایشان می‌گوید اگر ما بخواهیم این را درستش کنیم پس اقلأ چهار سالی این سفر اخیرش طول کشیده چون ایشان تأکید کردند پایان من لایحضره که ۳۷۲ پایان کتابت این کتاب بود و ۳۶۸ سفر را شروع کرده پس اقلأ چهار سال طول کشیده ایشان می‌گوید اقلأ چهار سال ولی می‌گوید ما هیچ شاهی بر برگشتن نداریم و فقط می‌توانیم این را بگوییم که قد استقر فی الری حتی سنه ۳۸۱ و هی سنه وفاته شاهد بر این که برگشت در ری بوده منتهی ایشان نمی‌گوید اما عموم گرفته که

ج: نزیل الری

س: البته بلی رفته آنجا دیگر پس حتماً ساکن ری شده

ج: اما خلاف ظواهر است نجاشی هم دارد اما خلاف ظاهر است آنی که ما احساس می‌کنیم از مشایخ ایشان از طروق ایشان همه مال قم هستند سنی در ایشان هست در همان امالی و غیره لیکن این سنی‌ها غالباً مال همین خراسان الآن از خارزم هم در ذهنم نمی‌آید

س: بلی ایشان اتفاقاً شیوخ را بعد در واقع کار لطیفی که کرده همین است، شیوخ را براساس شهرها نوشته ایلاق اخسکس، بلخ

ج: این خراسان است

س: جبل بوتک سرخس سمرقند، فرقانه فی کوفه مدینه السلام بغداد مرو روز، من مروه عرض کردم

س: مروه رود این‌های که عربی می‌گویند مروه رود

- ج: مثلی که مرورود است فکر می‌کنم چون بعضی‌ها مروزی نوشتند فکر می‌کنم دوتا نسبت باشد، یکی مروزی، یکی مروه مروزی حالا این من یکجایی دیده بودم،
- س: مروزی که نسبت به مرو است،
- ج: بلی مرو است،
- س: مرورود را می‌گفتند مرورود
- ج: مرورودی هم داریم مرورودی، مروزی هم دیدم با زی نه ذال چون مرورود با ذال است من به نظرم مروزی هم دیدم نسبت مروزی حالا همان است مثلاً در تلفظ عامیانه من در بعضی از کتب مروزی هم دیدم مروزی هم گفتند مروی هم گفتند مروروزی هم دیدم آیا همه یکی اند یا فرق می‌کنند، فکر می‌کنم یک وقت دیدم که مروزی با آن با آن‌های دیگر فرق می‌کند،
- س: این را در آثار البلاد همین که حدس زد مرورود نوشته تعریب نشده را ناحیه‌ای است میان ولایت غور و قرنه، قاضی حسین از اهل مرورود است اصلاً فارسی این جویری نوشته مرو رود نوشته، اما یا در حدود العالم هم که عربی است با دال است، مرو رود است
- ج: نه این قاعده‌اش باید مرورود باشد ذال باشد، قاعده همان فارسی قدیم هم با ذال است چون قبلش حرف ساکن، حرف علت ساکن اگر حرف علت ساکن باشد ذال خواندند.
- س: ایشان اصلاً تصریح کرده گفته که بذال المعجمه بالفارسیه النهر فکانه مرو النهر و هی مدینه قریبه من مرو شاهجان بینه
- ج: مرو النهر اشتباه نوشته، نهر مرو باید جا به جا می‌کرد
- س: نه مرو رود خواسته این را تعریب کند، مرو رود را گفته مرو النهر
- س: رود را توضیح می‌دهد الرود النهر،
- ج: نه می‌دانم در لغت عربی مضافه الیه را بعد می‌نویسند در لغت فارسی قبل می‌نویسند مرو رود یعنی رود مرو، فتاویه ان يقول نهر مرو نه این که مرو نهر،
- س: خود حالا ایشان نکته‌ای که شما گفتین هم گفته در ادامه اتفاقاً، گفته علی نهر العظیم فلان و هی صغیره بالنسبه الی مرو اخری خرج منه خلق من اهل الفضل ینسهون مرورودی، مروزی
- ج: می‌گویم یکجای دیگر است، گفتم من دیدم این می‌گوید یک‌جای دیگر هم مرو است کوچک‌تر است از این مرو به آن می‌گویند مروزی من الآن عرض کردم،
- س: این مرود را می‌گویند همین مرود را دارد می‌گویند
- س: می‌گویند خود مرود را مروزی هم می‌گویند
- ج: نه این یکی غیر از آن بزرگه است، می‌گویند آن یکی
- س: غیر از مرو اصلی،
- س: مرو اصلی است آن مروروز دارد می‌گویند و هی صغیره بالنسبه الی مرو اخری،
- ج: پس یک مرو داریم، یک مروی یک مروروزی، من فکر می‌کردم مروزی هم یکی دیگر است غیر از مروروزی است،
- س: مروزی هم می‌گویند نسبت به مرو رود است می‌گویند مرودی

ج: من چون در بعضی از کتب ضبط دیدیم مروزی اصلاً نوشتند با ضبط مروزی و فکر می کردم که یک جای دیگری باشد یا جای دیدم من حالا الآن در ذهنم حضور ندارم،

س: می گوید آن مرو مرو العظمی مرو شاهيجان است،

ج: شاهيجان است، مرو شاهيجان،

س: منتهی ضبطش شاهی جان کرده،

ج: همان شاه جان، شاه جان

س: می گوید اشهر مدن خراسان

ج: آن را مرو شاهيجان هم دارند شاه جهان نه، شاه هيجان دوتا شاه هيجان مرو شاه هيجان شاید مرو شاه هيجان یعنی مروی که مرکز است مرکز شاه است پایتخت شاه است مثلاً این طوری

س: بلی حالا ایشان در این شهرهای که شیوخ را شمرده سیزده دوازدهم مرو است، سیزده نيسابور است چهاردهم هم همدان است

ج: بلی نيسابور و مرو این ها تمام از خراسان اند اما فرقانہ و نمی دانم آن اسمش چه است؟ سمرقند و این ها اگر رفته آن ها نه آن از خارزم است آن ها از ماوراء النهر اند،

س: نسبتاً خراسان زیاد بوده،

ج: اما خراسانی حساب نمی شود

س: شیخ الطائفة به خراسان نمی شود با این مقدار

ج: نه خیر سفر رفته هی رفته طلب حدیث کرده،

س: سفر بعد سفرهایش طول کشیده

ج: هی رفته طلب حدیث کرده برگشته، اما اصولاً ما اشکال مان حتی رو عبارت نجاشی هست که می گوید نزیل الری به ذهن ما ایشان نزیل الری نیست ایشان ساکن قم بوده و هم

س: پدرش هم قم بوده

ج: خانواده این ها اصلاً قم بودند خانواده ابن بابویه، و اصولاً به ذهن می آید حتی همان تاریخ صاحب قم هم همین طور از بابویه است دیگر آن هم ظاهرش این است که در قم بوده این ها اصلاً ظاهرشان در قم اند و جزو به اصطلاح در اصطلاح آن زمان قمی ها جزو عجم ها عرب ها هم اشعری ها بودند ایشان جزو عجم های قم حساب، آنی که ما احساس می کنیم این است حالا به قول ایشان شاید زیاد رفته، خب چرا همدانی نگفتند چرا مکی نگفتند دوبار هم بغداد رفته اما محدود سفر ایشان این است نسبت به خراسان از بقیه جاها بیشتر رفته،

س: هم بیشتر رفته هم جای شیوخ بودند ایشان جای که می رفته خب سنی ها عامه بودند،

ج: بلی مخصوصاً منطقه بخاری و این ها

س: شیخ الطائفة بخراسان شاید به این جهت

ج: علی ای حال الآن ما احساس نمی کنیم که ایشان،

س: در خراسان زمان صدوق نبوده

س: وجه الطائفه بوده آنجا رفته ایشان

ج: غرضم احساس ما این نیست که این مطلبی را که نجاشی گفته قابل قبول است،

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا رسول الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتك يا ارحم الرحيم.

بحثی را که مطرح کردیم به عنوان مقدمه که حالا می‌خواهیم نتیجه‌گیری نهایی انشاءالله انجام بشود این است که عرض کردیم آنی که ما احساس می‌کنیم از زمان مرحوم شیخ زمینه‌های ارتکاز رجالی و ارزیابی حدیث براساس رجال از زمان مرحوم شیخ شروع شده نمی‌شود انکار کرد و این ارتکاز در زمان مرحوم علامه به خاطر کار خلاصه‌ای که ایشان انجام داده این ارتکاز خیلی بیشتر شد یعنی دیگر تقریباً، تقریباً این شد اساس کاری شیعه چه حالا قبول می‌کردند یا قبول نمی‌کردند نکته‌اش این بود که بحث‌های رجالی متعارف شد یعنی کاملاً دیگر همین شرحی که ملاصدرا بر کافی نوشته ایشان مباحث رجالی هم دارد خود ملاصدرا هم دارد که مثلاً فلان ضعیف ثقه غرض وقتی کار به این جا برسد که ملاصدرا مشغول رجال بشود این معلوم می‌شود یک ارتکاز عمومی بر این جهت بوده و کتاب‌های هم که در این وقت مثلاً فرض کنیم کتاب مرآت العقول مرحوم مجلسی که رجالی نوشته کتاب پدر ایشان، ملاذ الاختیار الی آخره این کتاب‌ها همه مؤید همین نکته است که این مباحث رجالی دیگر انصافاً در شیعه جا افتاد لیکن بحث سر این است که از عبارت شیخ ما در آوردیم، که ایشان می‌خواهد بگوید که همان قرن دوم هم مباحث رجالی بوده یعنی به عبارت آخری در حقیقت ایشان ارتکاز را از همان اول می‌خواهد بدهد و این که اصحاب ما کتب رجال نوشتند تضعیف کردند توثیق کردند ظاهراً این‌ها را هم بر همین اساس ایشان مرحوم شیخ که آن ارتکاز را درست می‌کند در این جا این سؤال مطرح می‌شود که آیا واقعاً همین طور است که در قرن دوم و سوم ارتکاز رجالی در بین شیعه موجود بوده حدیث را براساس راوی بررسی می‌کردند یا ارتکاز فهرستی بین شیعه بوده و حدیث را براساس مصدر بررسی می‌کردند آن‌چه که ما الآن احساس می‌کنیم هیچ‌کدام نبوده نه ارتکاز رجالی بوده نه ارتکاز فهرستی بوده،

س: از قرن دوم

ج: از قرن دوم نبوده حتی قرن اول هم نبوده هیچ کدام نبوده من عرض کردم در قرن اول در دنیای اسلام آنجا هم ارتکاز رجالی نیست یعنی در دنیای اسلام در قرن اول اوائل قرن دوم بحث‌های رجالی مطرح نیست یعنی در حقیقت اگر بخواهیم حالا عنوان بیشتر بهش بدهیم بحثی که بیشتر مطرح است تراجم مطرح است نه رجال رجال اصطلاحاً علمی است که متصدری افراد می‌شود به لحاظ وقوع‌شان در سند روایت یعنی نکته فنی رجال این است اما تراجم شرح حال افراد شخصیت ایشان کجا بوده کجا رفته چند سال زندگی کرده حالا غیر از انساب که باز علم دیگری است در قرن اول بیشتر تراجم مثلاً این از صحابه است از اجلاء صحابه است از بزرگان است مثلاً تاریخش این است و مثلاً کارهای که کرده اقداماتی که کرده فرض کنیم در زمان پیغمبر در جنگ‌های که شرکت کرده کیفیت اسلامش چه مقدار با پیغمبر بوده یعنی این قضایا بیشتر آن وقت آن مسائل مثل وثاقت ثقه ام لا، این‌ها دیگر خیلی مطرح نمی‌کردند تقریباً می‌شود گفت که یک نوع ارتکاز فقهاتی بیشتر یعنی شخصیت علمی طرف را نگاه می‌کردند مثلاً امام باقر از پیغمبر اکرم اگر حدیث لاضرر را نقل می‌کردند قبول می‌کردند به اعتبار این که امام باقر نوه پیغمبر است و خاندان رسالت

است و امام من ائمه اهل البيت جلیل القدر دیگر بیايند بگویند ثقه ام لا، ایشان مثلاً طبقه اش به پیغمبر می خورد طبقه اش نمی خورد این چطور می شود واسطه که بوده؟ بچه این ها را اصلاً بحث نمی کرده اصلاً وارد، س: کلیه تراجیمی کافی بوده،

ج: ها! عنوان کلی تراجیمی و عنوان فقاہت و عظمت روحی در قرن اول و تا قرن دوم یعنی شما الآن در کتاب موطأ مالک خب شما همین مثالی که عرض کردم یک قصه ای راجع به ضرر از آن دومی نقل می کند همان راوی می گوید و قال رسول الله لا ضرر و لا ضرار همان شخص که قصه ای عمر را نقل می کند و همان شخص می گوید و قال رسول الله بعد که بحث رجالی در قرن سوم شد آمدند گفتند آنی که از عمر نقل کرده قابل قبول چون این شخص عمر را درک کرده اما آنی که از رسول الله نقل کرده قابل قبول نیست چون این شخص لم یدرک رسول الله، و لذا بزرگان حدیث اهل سنت با این که در موطأ مالک بود این را قبول نکردند به خاطر این که این شخص لم یدرک با این که موطأ مالک به اصطلاح از کتاب های بسیار مهم در دنیای اسلام می گویند منصور به مالک گفت من این را بنویسم در دامن کعبه آویزان کنیم و دستور بدهیم که نسخش را به دنیای اسلام بفرستند عمل روی همین کتاب باشد می گویند خود مالک قبول نکرد این طور نقل می کند سعد السعود، آن وقت راوی چقدر دارد نسخه چقدر یعنی چقدر افراد شاید مثلاً چند هزار نفر تا حالا این موطأ مالک را از وقت تألیفش ۱۵۰ تا ۱۶۷ که وفات مالک است این را نقل کردند خب امام مذهب هم هست دقت می فرمایید این نکته های رجالی در دنیای اسلام هم بعد از قرن دوم شد از اواخر قرن دوم که از واسط شروع می شود و عرض کردیم نکته اول بحثش وثاقت بود که آیا ثقه است یا نه؟ اواخر قرن دوم یوآش یوآش و اوائل قرن سوم مسأله به اصطلاح ارسال و عدم ارسال ادراک طبقه بحث طبقات مطرح شد کم یوآش یوآش بحث مسأله اشتباه اسماء و تمیز اسماء مطرح شد بعد یوآش یوآش آن فنون حدیث شناسی این مرسل است معضل است چه معضل یا معضل است و این فنون را یوآش یوآش تطبیق کردند و اواخر یعنی در قرن خود همان سوم یوآش یوآش تعارض جرح و تعدیل مطرح شد چون در اوائل فرض کن مثلاً یک نفر جرح کرده بود یک نفر تعدیل بر اثر صد سال یکی آمد گفت نه آقا این آقای که از علی ابن ابی طالب نقل کرده ثقه نبوده او می گوید نه ثقه بوده آن وقت این مباحث همه ناظر به قرن اول بود یعنی از میانه های قرن دوم و قرن سوم که اوج قصه است ناظر به قرن اول بود وقتی این ناظری شروع شد نظارت رجالی شد از این جا بحث رجالی شد نه این که ارتکاز رجالی بود نه این که در قرن اول بیايند بگویند آقا تو این آقا را درک کردی درک نکردی طبقه ات می خورد، نبوده تو اصلاً ثقه هستی اصلاً در این بحث ها نبودند آیا عبدالله ابن عباس مثلاً سنش کوچک بود آیا عکرمه حالا می گویند عکرمه هم عبد بود اهل آفریقا بود این ها هم غالباً پدر و مادری نداشتند و می گویند عبدالله علی پسر عبدالله ابن عباس مثلاً به طناب می بستش می گفت این دروغ می گوید بر پدرم نقل کردند از او جزو خوارج بوده اصلاً یعنی تفکر به اصطلاح زمان ما داعشی داشته می گفته من کاشکی دستم اسلحه باش هر چه در کعبه است در مسجد الحرام بروم بکشم تفکر، یک چیزهای عجیب و غریبی اما تمام صحاح ست از ایشان نقل می کنند تمام البته این هست چون این بالاخره شخصیتی است با این خصوصیتی که گفتم عده ای شان زیادتر نقل کردند بعضی هاشان خیلی کم، از همه شان کمتر هم مسلم است، آن مقدار که مسلم از عکرمه نقل کرده از عبدالله ابن عباس از بقیه خیلی کمتر اما به هر حال نقل کردند حالا این نقل بعدها انتخاب شد مثلاً از امام سجاد هم نقل بود آن را نقل نکردند، از امام باقر هم نقل بود نقل نکردند، از عکرمه ای که اصل و نسب درستی نداشت به خاطر این که مناسب با طبقات شان بود از او نقل کردند با اوضاع خودشان بود، دیگر حالا آن یک بحث های است که احتیاج به یک کارهای جداگانه به هر حال وقتی که آمدند بررسی بکنند تمام این ها را بررسی رجالی کردند یعنی

آن کاری که شد و بررسی فهرستی نشد زیاد بررسی فهرستی شان خیلی کم بود سرش هم این بود که نداشتند کتابی که بررسی بکنند چیزی نبود که بررسی بکنند، آنچه که در آن زمان در قرن دوم که قرن فقهاء است مطرح می‌شود من عرض کردم کراراً یک مجموعه نوشته‌های بوده از پیغمبر اکرم حالا یا صحابه نوشتند یا خود حضرت نامه نوشتند یک مجموعه‌های هم بوده کتابت از خود صحابه نیست واسطه است که اشهر آنها عمره بنت عبدالرحمن از عایشه نوشته، که بعدها معروف شد به سنن عمره،

س: شفاهی و سینه به سینه بوده بفرمایید

ج: بلی نه بقیه‌اش دیگر شفاهی بوده، آن وقت و لذا این مطلب هم مطلبی، الآن من نمی‌دانم اهل سنت این مطلب را توانستند جمع بکنند، اهل سنت این کتاب عبدالله ابن عمر را جمع کردند و روش کار کردند، شاید دو سه جور کتاب باشد نه یک کتاب باشد، س: بازسازی کردند

ج: بازسازی کردند و اصلاً بررسی کردند کتاب را اما باز با این زوایای که من عرض کردم نه، به نظر من اگر بخواهیم این کار را انجام بدهیم خیلی راحت می‌توانیم آن مصادر اولیه غیر از آن شفاهی‌ها آن‌ها را الآن بازسازی بکنیم یک مقدار نامه‌های است که پیغمبر نوشته، یک مقدارش الآن در بخاری هست غیر بخاری هست، این یک کتابی اخیراً که صدا و سیما ترجمه به فارسی کرد من به نظرم آمد شاید جامع‌ترین کتاب این باشد خیلی فرمان‌ها، من هم دارم اسم‌هایش را یاد می‌کنم، نه مکاتب الرسول یک چیز دیگری است عبارت دیگری دارد اسم کتاب، ایشان یک نفر به نظرم هندی الاصل باشد خیلی و حتی مثلاً کتب لهم رسول الله کتاباً امرهم بکذا، این را آورده نوشته متن کتاب در دست ما نیست فقط همین مقدار از کتاب یک مقدار زیادی از این کتاب‌های پیغمبر را، س:

۳۷: ۳۲

ج: حمیدالله اسم خوبی دارد کتابش الآن یاد می‌کنم، الآن یاد می‌کنم،

س: نشر سروش چاپ کرده

ج: انتشارات سروش، غرضم این که یک مقدارش را من در کتاب الاموال ابو عبید دیدم نقل می‌کند کتب الرسول، یعنی منابع فقهای اسلام آنچه که مربوط به رسول الله بود یک مقدارش مکتوب بود مکتوب‌ها یا مکتوب‌های بود که صحابه نوشتند یا مکتوب‌های بود که پیغمبر نامه نوشتند یا مکتوب‌های بود که صحابه ننوشتند کسی دیگری از صحابه نوشته مثل عمره که از عایشه نوشته یکی دیگر هم هست برادر وهب ابن منبه، به نظرم عبدالله ابن منبه باشد به نظرم او از ابوهریره نوشته این هم کتاب نوشتار است، من یک وقتی سابقاً صحبت کردم ۱۴۴ اشتباه است ۴۴۱ تقریباً همه‌اش یا معظمش در مسند احمد آمده عبدالله ابن منبه یک همچو اسمی دارد عن ابوهریره عن رسول الله این جزو کتاب‌های است که در قرن اول موجود بوده منسوب به رسول الله بوده اما خودش مستقیم ننوشت از ابوهریره نوشته این مجموعه این‌ها را جمع کردن خیلی لطیف است یک مجموعه‌ای لطیفی است و در کل یعنی شاید من تا آن‌جا که خودم دیدم چون مدت‌هاست که من دیگر از انتشارات اصلاً محروم هستم، چه شیعه چه سنی، برای ما هدیه بیاورد از انتشارات جدید خبر ندارم و نمی‌دانم این کتاب دراسات فی حدیث نبوی شاید متعرض شده باشد، قاعدتاً آن اعز می‌شاید متعرض اما این کار کار خوبی است، یعنی همچو کاری نشده من ندیدم نشده یعنی من ندیدم این کار و مخصوصاً با این روش‌های که ما داریم که خیلی علمی واقعی این‌ها نامه‌های پیغمبر چیزهای مثلاً فرض کنید کتاب عبدالله ابن عمرو عاص می‌گوید من در به اصطلاح حجه الوداع از پیغمبر اجازه گرفتم و نوشتم در حجه الوداع یعنی ایشان در حدود پانزده سال و نیم عمرش بوده نزدیک شانزده بین پانزده

و شانزده و نوشتن بلد بوده در سال هشت هجری به اصطلاح ایشان نوشته این را تا وقتی رحلت پیغمبر حدود دو سال ایشان نوشته، که گفته شده هزار حدیث است لیکن چیزهای که الآن چاپ شده کم و بیش دارد و یک شرحی دارد خود آن کتاب یک شرحی دارد، یکی چیزهای که صحابه نوشتند آنچه که بین شیعه از همه معروف تر بود آنی که امیرالمؤمنین نوشته که حتی در روایات ما تأکید شده کتبه امیرالمؤمنین من فلق فیه فلق شکاف، فلق فیه کلمه فیه یعنی دهان رسول الله از میان دو لب رسول الله من فلق، یکی وقتی مدینه بودیم این انس کتبی یادش بخیر این را گفتم خیلی خوشش آمد گفت خیلی تعبیر زیبایی ماشین رانندگی می کرد ایستاد نوشت، من فلق فیه، این من فلق فیه در بصائر درجات دیدم نمی دانم کافی دارد یا نه؟ بصائرالدرجات فلق، فلق نگاه کنید فلق فیه، نمی دانم در کافی دارد؟

س: یعنی از دهان مبارکش شنیده هیچ واسطه ای نبوده

ج: کما این که عبدالله ابن مسعود می گوید من هفتاد سوره از گوش خودم از زبان رسول الله به گوش من یعنی هیچ واسطه ای نبود، این روایت ما دارد که کتبه اما فلق فیه چندتاست در بصائرالدرجات که من دیدم

س: در وسائل بلی دوتا است

ج: دوتا بیشتر من دیده بودم

س: سه تا معذرت می خواهم

ج: می گویم حافظه ما خیلی خراب نشده هنوز امید بهش هست، گفت سرکه هر قدر خراب بشود از آب ترشتر است بالاخره، خب بفرمایید.

س: در کافی هم یکدانه هست

ج: من خیال می کردم کافی یاد نمی آید در کافی ندیده بودم اما خیلی تعبیر زیبایی است کتبه امیرالمؤمنین من فلق فیه،

س: اما الجامعه است، صحیفه طولها سبعون ذراعاً بذراع رسول الله (ص) و املائه من فلق فیه و خط علی بیمنه،

ج: این مخصوصاً مخصوصاً نکته لطیفش این است که صحیفه صادق علی تقدیر ثبوتش این صحیفه صادق متفرقه است اما این صحیفه امیرالمؤمنین جامعه است یعنی از بین صحابه ما دوتا صحیفه داریم که اسم دارند یکی صحیفه صادق که منسوب است به عبدالله ابن عمرو عاص و اخیراً هم جمع آوری کردند بازسازی کردند یکی هم صحیفه جامعه یعنی الجامعه صفتی برای صحیفه است اسم این صحیفه و این خیلی عجیب است یعنی اولین بار در میان صحابه این تفکر که ما بیاییم آنچه که مربوط به اسلام است جمع بکنیم، دائرة المعارف دائرة المعارف معارف و حیانی یک دائرة المعارف بنویسیم همه را جمع بکنیم که گفت علمنی رسول الله الف باب من العلم ینفتح من کل باب الف باب که این خودش باب اگر قاعده کلی باشد یک میلیون قاعده است باب تازه قاعده باشد، س: به این لحاظ می گفتند که همه را جمع کرده،

ج: این خیلی عجیبه یعنی این تفکر اصلاً خود این تفکر، من لذا همیشه عرض کردم که اصولاً کلمات اهل بیت یک کلماتی است خیلی سنگین است خیلی بالاست خیلی عالی، یعنی فرض کنیم آن ها خیلی زور زدند صحیفه صادق که مثلاً، که این صحیفه صادق را هم مثلاً انشاء الله توضیحاتش را بعد باید عرض بکنم مثل بخاری مثل مسلم قبول نکردند حتی در کتاب ابن حزم دارد فانها صحیفه السوء تعبیر به سوء دارد فقط آن حدیث اولش که نهی رسول الله عن اربع آن را قبول دارد بقیه اش را می گوید صحیفه السوء تعبیر به صحیفه سوء دارد این صحیفه ای که این ها دارد اما این و اضافه بر این جهات راجع به اصطلاح امیرالمؤمنین صحیفه جامعه تمام

دیگر هیچ نکته‌ای از شریعت نیست مگر این که در این صحیفه جامعه ذکر شده مثلاً در باب امام باقر(ع) با این که معروف بین ما مثلاً بقر علم بقر عبارت را اگر نگاه بکنید بقر علم النبیین خیلی عجیب است یعنی این ببینید اصلاً تعبیر یک تعبیر عجیبی است یعنی تمام این، می‌خواهین بیارینش تمام یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر است فقط رسول‌الله نیست، آن گفت هر چه بخواید بگوید حدش مثلاً بگوید من تمام روایات را جمع کردم اما بقر علم النبیین،

س: مناقب جلد، مناقب آل ابی طالب مناقب ابن شهر آشوب جلد ۳ صفحه ۳۲۸ یا جابر یوشک ان تبقی

ج: یوشک به صیغه معلوم بخوانید،

س: آری اوشک یوشک

ج: بلی،

س: موشکه

س: ان تبقی حتی تلقی

ج: ان تبقی فاعل یوشک است صیغه معلوم خوانده می‌شود

س: بلی حتی تلقی ولداً لی من الحسین یقال له محمد بقر علم النبیین بقر

ج: خیلی تعبیر بالاست حالا فرض کنیم خدای نکرده اگر یک انسان بخواید خدای نکرده حرف دروغ بگوید اما همین مغز اصلاً تفکر یک تفکری است که بقر علم النبیین صحبت این نیست فقط بقر علم رسول‌الله یا علم امیرالمؤمنین تمام یک صد و بیست و چهار هزار پیغمبر را حضرت می‌آید باز می‌کند برای انطباق با زمان و با جامعه و بعد برای تاریخ، تا الی یوم القیامه یعنی خیلی صحبت‌ها صحبت‌های بسیار بالای است این صحیفه جامعه امیر، من در مصنف عبدالرزاق به نظرم دیدم از زبان ام سلمه که یک روز رسول‌الله منزل من بود و علی ابن ابی طالب آمد پیش پیغمبر و معه جلد کبش ادیم کبش یک پوست گوسفند بود و کان یسئل رسول‌الله فملاً ملاً دارد ملاً الجلد ادیم یا اکارعه، اصلاً همین جوری می‌سؤال می‌کرد این را در مصنف عبدالرزاق است از ام سلمه، خیلی تعبیر این هم عجیبی است می‌گوید آن‌جا نشسته بود علی ابن ابی طالب از رسول‌الله می‌پرسید می‌پرسید می‌پرسید می‌نوشت، می‌پرسید تا این پوست را پر کرد این الآن معظم قرآن‌ها، بلکه همه‌اش ظاهراً قرآن‌های که الآن هست همه پوست گوسفند اند دیگر الآن قرآن‌های عهد اموی یعنی پوست آهو متعارف نبوده آوردی این را، المصنف عبدالرزاق خیلی تعبیر عجیبی است این تعبیر که می‌گوید در منزل من بود یعنی این با این که این‌ها این مقدار اخبار امیرالمؤمنین را سانسور کردند ظاهراً این از زیر تیغ سانسور رد شده که آن پوست را پر کرد یعنی ظاهرش این دو طرف پوست را حضرت با سؤال و جواب پر کردند، آن وقت این مؤید آن معنی می‌شود که این مثلاً مثل فخذ بعیر بوده یعنی پوست رو پوست بوده این‌ها را جمع کردند بهم دیگر بچاندند مثل ران شتر شده آخر بعضی از روایات در صحیفه جامعه توصیفش این است بعضی از روایات در صحیفه جامعه توصیفش این است که به صورت کتاب است این را من در بحث‌های شب پنج شنبه خواندیم متون مختلفش را به هر حال آنچه که ما الآن داریم در قرن اول آن وقت اواخر قرن اول هم این‌ها به صورت رسمی نوه‌های صحابه نقل می‌کردند مثلاً عمر ابن شعیب که نوه به اصطلاح پسر عبدالله یعنی نوه نوه عمرو عاص از جدش عبدالله نقل می‌کند از پدرش از جدش ما داریم مسند زید در میان شیعه اولین کتابی که الآن رسماً داریم البته سندش مشکل دارد متنی است که عمر ابن خالد از زید عن ایبه امام سجاد عن ایبه الحسین عن امیرالمؤمنین این قدیم‌ترین نوشته است که ما اصطلاحاً اسمش را گذاشتیم مسانید نوادگان صحابه این‌ها نقل کردند یکش هم همین نواده عباده ابن سامت است

که همین حدیث لاضرر در آن است حدیث لاضرر که در کتاب مسند احمد یا در زیادات عبدالله آمده در آنجا از نوه‌ای عبادۀ عن جدۀ از عبادۀ نقل، این در حدود سال صد و سی و دو زمان امام صادق وفاتش است این نوه عبادۀ ایشان نقل می‌کند و تمام این‌ها هم پیش آن‌ها خدشه دارد و البته این به این معنی نشد که حالا مثلاً این‌ها نقل کردند این روح فہرستی حاکم بشود متأسفانہ بعدہا کہ بررسی کردند بازہم این‌ها روی مبانی رجالی مثلاً عمر ابن خالد ثقہ است یا ثقہ نیست؟ آمدند روی مبانی رجالی حتی این کتاب‌ها را ارزیابی کردند خود کتاب بہ اصطلاح صحیفہ صادقہ مشکلات فنی دیگر داشت کہ حالا جایش بحثش این جا نیست ما در قرن اول آنچه کہ داریم کہ اواخر اوائل قرن دوم ہم این‌ها ظاهر شدند نوشتارہای خود پیغمبر بودہ کہ از ہمہ مہم‌تر نوشتہ عمر ابن حزم است کہ نوه او محمد ابن ابی بکر ابن عمر ابن حزم او را نقل می‌کردہ کہ این پسر عموی عمرہ ہم می‌شود ہمین از انصار است ایشان نقل می‌کند کہ پیغمبر نامہ‌ای نوشت برای یمن کہ ایشان رفتند بہ یمن خیلی نامہ مہمی است این نامہ‌ای کہ بہ عمر ابن حزم نوشتند در چند متن ہم ازش الآن موجودہ است، بیش از یک متن از این نامہ موجود است ما در بحث مناسبت آیہ مبارکہ اوفا بالعقود متعرض یکی از عجایب این است کہ در یک متنش این است بسم الله الرحمن الرحيم یا ایہا الذین آمنوا اوفا بالعقود ہمین آیہ قرآن، در متن دیگر این آیہ در متن نامہ نیامدہ، دیگر نمی‌خواہم چون وارد بحث این بشوم.

یک مورد ہم ما داریم کہ اہل بیت این را تأیید فرمودند کہ امام صادق گفت برویم بہ خانہ این‌ها یک نامہ‌ای دارند از رسول الله نگاہ بکن دیہ مثلاً فلان گفت رفتم این طور بود فرمودند صدق، درست است این مطلب درست است یک مورد این جوری راجع بہ صحیفہ صادقہ موارد متعدد داریم مطابق با آن است دیگر حالا وارد این بحث‌ها بشویم طول می‌کشد و آن عبدالله ابن وہب از ابی ہریرہ است همچون اسمی، برادر وہب ابن، عبدالله ابن منبہ شاید باشد برادر وہب ابن منبہ کہ یهودی بود کہ بعد مسلمان می‌شود بہ نظرم عبدالله ابن منبہ باشد چہار صد و چہل و یک، چہار صد و چہارہ حدیث دارد کہ بہ نظرم شاید کلش در مسند احمد آمدہ عبدالله ابن منبہ عن ابی ہریرہ بین،

س: حمام ابن منبہ

ج: ہا! حمام، حافظہ بن منبہ‌اش در ذہنم ماندہ الحمد للہ نصفش ماندہ حالا نصف دیگرش، بہ قول ملا،

س: نسخہ ہم دارد،

ج: نسخہ ہم دارد

س: دوتا نسخہ ہم دارد،

ج: چاپ شدہ اصلاً من دیدم چاپ شدہ،

س: می‌خواہم بگویم بازسازی نیست،

ج: بلی چاپ شدہ بہ عنوان اقدم متون چاپ شدہ،

س: حمام ابن منبہ

ج: من نجف بودم دیدم نخریدم اما در بازار دیدم، یعنی در حدود چہل و ہفت، ہشت سال پیش من دیدم، بلی چاپ شدہ نسخہ دارد و فکر می‌کنم یا ہمہ‌اش یا معظمش در مسند احمد آمدہ حالا اگر شمارہ داشتہ باشد حمام ابن منبہ، ابن منبہ‌اش را در ذہن بود خیال می‌کردم عبدالله و این الآن یکی از آن مصادری است لیکن خود ابوہریرہ نوشتہ حمام نوشتہ دقت فرمودید، آن وقت بعدہا آمدند این یعنی مجموعہ نوشتاری کہ داشتند زیاد نبود مجموعہ شفاهی‌شان بیشتر بود اما مجموعہ، آن وقت این مجموعہ‌های

نوشتاری این‌ها باید جمع بشود، تنظیم بشود و ارزیابی بشود این مجموعه‌های نوشتاری که این‌ها در قرن اول و اوائل قرن دوم بود، یکی از این مجموعه‌های نوشتاری خیلی خیلی مهم صحیفه جامعه امیرالمؤمنین است، یکی از این مجموعه‌های نوشتاری باز در درجه دوم این کتاب مسند زید است که به اصطلاح عمرو ابن خالد واسطی نقل می‌کند اهل سنت بالاتفاق آن را رد کردند اهل سنت بالاتفاق،

س: مسند زید همین که برادر آقای جلالی چاپ کرد ظاهراً

ج: نه مسند زید را ایشان چاپ نکرد نشنیدم تحقیق دیگر چاپ، آن وقت این عمرو ابن خالد در صحاح ست فقط یک روایت دارد تهذیب الکمال را نگاه بکنید به نظرم ابن ماجه است یا ابوداوند یکدانه روایت از این کتاب در کتب اهل سنت آمده و همه هم حمله کردند بهش بالاتفاق بدون اختلاف که این عمرو ابن خالد وضاع و کذاب بوده اتهام کذب دارد، حالا همین هم مثالی بدی نیست که می‌خواهم بزنم همین کتاب با این اوضاعی که ما گفتیم الآن مقدارش پیش ما موجود است می‌خواهم بگویم مباحث فهرستی ما حتماً به این نیست که یک کتابی موجود بوده نقل بشود این کتاب موجود بوده عمرو ابن خالد نقل کرده اصحاب ما یعنی کسانی که در کوفه بودند غیر از عمرو ابن خالد که واسطی بوده، از زید چنین چیزی نقل نکردند از عمرو ابن خالد هم زیدی‌ها نقل کردند از اصحاب ما نقل نکردند باز واسطه بعدی هم باز زیدی حسین ابن علوان کلبی و این‌ها باز هم زیدی است بعد از دو طبقه اصحاب ما از این نقل کردند لیکن در حدود مثلاً من باب مثال از حدود نهصد و خرده‌ای روایت که در کتاب هست حدود سی، سی و پنج‌تاش را نقل کردند، نه به لحاظ رجالی این آقا را قبول کردند نه به لحاظ فهرستی قبولش کردند الآن روایت مسند زید یک عدد سی و خرده‌ای یک مقدارش در کافی است یک مقدارش شاید بیشترش در تهذیب آمده خیلی یکی دوتا اگر باشد در فقیه یا اصلاً در فقیه نیامده، حتی مرحوم نجاشی که می‌گوید له کتاب کبیر هیچ صحبت راجع به ایشان نمی‌کند، البته مبنای اصحاب ما بر این بود که این کتاب قابل قبول نیست آقای خویی روی مبانی خاصی که انشاءالله چون ما باید شرح کتب را هم بدهیم قبول کردند این روایت یعنی روایت عمرو ابن خالد عن زید مورد قبول ایشان است، فقط نکته‌ای را که من یک شب هم خدمت آقای علوی بروجردی اینجا تشریف آوردند عرض کردم، اگر الآن شما می‌خواهید جامع الاحادیث بنویسی خب کل کتاب مسند زید را بیارین دیگر حالا، فقط فرقی این است که در قرن چهارم یک کمش آمد، شما در قرن پانزدهم می‌خواهید، اعتماد که حق با این است مخصوصاً که مرحوم شیخ طوسی از این کتاب عمرو ابن خالد از این کتاب زید یک قصه‌ای هست حدیث جعلی که به امیرالمؤمنین نسبت داده ان رسول الله حرم المتعه و لحوم لاهلیه عام خیبر این در مسند زید هم آمده و الآن در مصادر ما مرحوم شیخ طوسی منفرداً از مسند زید آورده از همان سند آورده، مرحوم صاحب وسائل هم آورده و لذا شهیدثانی قدس الله نفسه در کتاب شرح لمعه دارد که با وجود تعارض شدید در روایات ما مع ذلک روایتی به حرمت متعه نیامده، دقت نکردند چرا این در تهذیب هست شاید مرادش روایت از طریق ما، این طریق زیدیه دیده این فقط این و من توضیحاتش را هم عرض کردم در بین بخاری و مسلم مسلم نقل می‌کند که عمر گفت متعتان، بخاری این را نقل نمی‌کند بخاری این را نقل می‌کند که ان رسول الله حرم، عن علی آن‌هم عن علی،

س: در مصحف صحیفه حمام چاپ خانجی که چاپ ۱۳۹ تا حدیث است

ج: بیشتر است خودش، من یک وقتی گفتم صد و چهل تا اما بعد نگاه کردم در مسند احمد چهار صد و خرده‌ای است،

س: البته این مقداری

ج: نسخه پیدا کرده

س: نسخه که چاپ شده، خانجی چاپ کرده،

۳: ۵۱

مسند امام کاظم (ع) بوده به روایتی،

ج: آقای،

س: آن حاجی علوی چاپ کرده،

س: کاظمین

س: بلی

ج: مسند الامام الکاظم مال چیز است یکی هم به اسم مسند علی ابن سوید چاپ کردند، این مسند نیست اشتباه است آن مسند

ابراهیم ابن فلان مروزی،

س: مروزی، ابو عمران موسی ابن ابراهیم مروزی،

ج: موسی ابن ابراهیم مروزی این چون با سندی ابن شاهک رفیق بود و بچه‌های سندی ابن شاهک را درس می‌داد لذا این به خاطر

رفاقت با سندی ابن شاهک فرصت پیدا کرد برود

۳۷: ۵۱

موسی ابن جعفر، در زندان احادیثی را از امام شنیده این‌ها را به عنوان مسند آورده و این آقای جلالی که فرمودید مسند امام کاظم

این روایات موسی ابن ابراهیم مروزی است که در زندان خدمت امام رسیده و از امام نقل می‌کند و خب معلوم است دیگر وضعش

هم معلومه، علی ای حال کیف ماکان، آن را می‌خواهید شما بیارین، عمرو ابن خالد در تهذیب الکمال بیار عمرو ابن خالد را، یک

مورد صحاح ست هست و من در فقه‌شان مراجعه کردم غیر از حالا حدیث دیدم اصلاً بعدی‌ها همه بهش حمله کردند که چرا این

را آوردی این عمرو ابن خالد کذاب است وضاع است بیار آدرسش را می‌دهد، یا ابن ماجه است یا ابوداود به نظر من،

س: اما این را ظاهراً کلاً این صحیفه همین ۱۴۰ تا باشد چون الآن محقق در اول کتاب از ذهبی نقل کرده گفته اما حمام ابن منبه

صنعانی صاحب تلک الصحیفه التی کتبها عن ابی هریره،

ج: ابن ببینید این صحاح است،

س:

۴۳: ۵۲

من ماء و اربعین حدیث

ج: من خود من اول می‌گفتم در آن مسابقه، همین‌های که شما بعضی از، من می‌گفتم ۱۴۰ لیکن اخیراً نگاه کردم چهار صد و خرده‌ای

دیدم شاید اضافه شد، چهار صد و چهل، چهل و یک این‌ها

س: نه ممکن است با آن استدراکات

ج: بلی اما من دیدم چهار صد و خرده‌ای از این کتاب‌های جدید اگر باشد بیشتر عدد صحیفه را می‌نویسند،

س: بلی

ج: و من فکر می کنم حتی در خود کتاب مسند احمد هم حدود چهار صد و خرده ای باشد حمام ابن منبه عن ابی هریره غرضم این نکته فنی بود در قرن اول اصلاً نه ارتکاز رجالی بود نه ارتکاز فقهی و تراجم و این ها بیشتر بود در قرن دوم که آمدند یواش یواش نگاه کردند جنبه رجالی مطرح شد، آن وقت در جنبه رجالی همه را مطرح کردند حتی رو نوشته ها هم مطرح کردند که آیا این نوشته درست است این نوشته درست نیست این صحیفه حمام صحیح است آن صحیفه عبدالله ابن عمر عاص صحیح است یا نه؟ نکات رجالی و لذا بنده سراپا تقصیر دیشب در بحث گذشته عرض کردم در حقیقت این نکته که من گفتم تحلیل رجالی ناظر به این بود، آنی که ما از شیخ می خاستیم در بیاریم ارتکاز رجالی ارتکاز رجالی یعنی همان قرن اول علماء وقتی نقل می کردند می گفتند این آقا ثقة است از مثلاً، یا این صحابه ثقة است عن رسول الله، اما در تحلیل نه این فاصله زمانی پیدا کرد، یک قرن و نیم گذشت این میراث ها آمد بعد آمدند کار کردند روی میراث ها نوشتاری هایشان زیاد نبود آن مقداری که شفاهی بود بیشتر بود شفاهی را که آمدند بررسی کردند بررسی رجالی کردند یا قواعد حدیثی این مرسل است این معضل است این فلان است یا قواعد، دقت فرمودید نکته فنی چه شد؟ لذا ما اسمش را گذاشتیم تحلیل رجالی نه ارتکاز رجالی نبود ارتکاز فقهی بود یا فقهی به قول بعضی ها ارتکاز تراجمی بود اما ارتکاز رجالی نبود و این راجع به قرن اول در بین اهل سنت.

در قرن دوم که به اصطلاح شیعه برگشت و شروع مطالب را از ائمه گرفتن آن جا هم ارتکاز رجالی نبود که شیخ ارتکاز فقهی هم نبود اصلاً چون ما عرض کردیم مسأله رجال و فهرست هر دو تعبیر اند شما به لحاظ نسخه می گوید این حدیث قابل قبول است یا به لحاظ صفات راوی می گوید این قابل قبول است یا صفات راوی را می بینید یا خود نسخه را می بینید که یکی می شود رجال یکی فهرست، اما در حقیقت این ها هیچ کدام نبود چرا؟ اولاً نکته اساساً این بود که شیعه مبنایش به این شد که در همان قرن اول بیاید از علی ابن ابی طالب بعد امام حسین بعد حضرت سجاد مخصوصاً زمان امام سجاد این یواش یواش شروع شد و اوج این قصه امام باقر امام باقر اوج این قصه یعنی نسبت به قرن اول در قرن دوم شد امام صادق، یعنی در حقیقت اگر بخواهیم نکته نقل بکنیم نمی دانم روشن شد نکته کلامی بود یعنی رجوع شان به روایات اهل بیت به لحاظ انی تارک فیکم الثقلین بود، در قرن اول یا رو فقه و اجتهاد بود الآن هم شاید مطلع باشید مباحث اجتهاد و تقلید یک حالت عجیبی دارد گاهی در کتب فقه می آید مثل عروه در اول عروه اجتهاد و تقلید دارد تا این در کتب اصول می آید مثل کتب اصولی ما که مثلاً در کتاب کفایه این را به عنوان خاتمه قرار داده اما در کتاب معالم جزء ابیحات علم اصول قرار داده محل کلامشان بوده خاتمه باشد یا، در مباحث کلامی هم متعرض شدند مباحث تصویب و این ها یعنی این بحث اجتهاد و تقلید هم روحیه کلامی دارد یک نکته کلامی دارد هم نکته فقهی دارد و هم نکته به اصطلاح اصولی اما مباحث حجیت عترت و عصمت عترت این تماماً کلامی بود مباحث وثاقت راوی بلی آقا پیدا کردی آن،

س: عمرو ابن خالد را می خاستین

ج: آها!

س: آن را هم پیدا،

ج: در کتاب تهذیب الکمال، نه اللتیا و التی را نمی خواست که همان تهذیب الکمال چون تهذیب الکمال دقیقاً می آورد که در مثلاً فلان کتاب آمده

ج: این یک جلدها دیگر است چاپ من، این جلد اصلاً یازده است جلد چاپ من،

س: بلی این جا مال چاپ الرساله است مال این دکتر بشار ابوالمهدی

س: چاپ جدید است خیلی اضافه کرده یعنی اضافه کرده تعلیقه دارد

ج: ندیدم من این چاپ را

س: باید بهتر از آن چاپ قبلی باشد

س: بلی، شماره اصلاً شماره مهم است، شماره ۴۳۵۶ دیگر آن رمز اولی که زده بخاری است و متفق علیه خ و قاف،

ج: قطعاً بخاری از این نقل نمی‌کند متفق علیه چه است؟

س: عمرو ابن خالد ابن فرخ ابن سعید

ج: نه عمرو ابن خالد واسطی، نه بابا قطعاً نقل نمی‌کند نه این که احتمالاً نه بخاری ضعیف‌تر از بخاری هم نقل نمی‌کند چون بالاتفاق،

یک نفر نگفته ثقه یک نفر،

س: عمرو ابن خالد،

ج: همین زید ابن علی،

س: بلی،

س: عمر ابن خالدهایش تمام شد،

س: واسطی اصلاً نیست درش

س: این عمرو ابن خالدهای که دارد چهارتا دارد یکی عمرو ابن خالد ابن فرخ که عرض شد یکی عمرو ابن خالد ابوخلد القرشی

مولی بنی هاشم اصله کوفی انتقل الی واسط،

ج: همین،

س: این بازهم متفق علیه است قاف دارد

ج: قاف یعنی نه متفق علیه، قاف یعنی ابن ماجه،

س: قزوینی

ج: قزوینی، عرض کردم به تان قزوینی ابن ماجه بعد احتمال دادم ابوداوند یا ابن ماجه بیشتر ابن ماجه در ذهنم بود، این متفق علیه

نیست، یک توضیحی هم عرض بکنم متفق علیه که این‌ها می‌نویسند بعضی‌ها مثلاً که وارد نیستند این‌های که وارد نیستند خیال

می‌کنند همه اتفاق همه علمای اهل سنت اتفاق کردند کلمه متفق علیه در اصطلاح محدثین یعنی فقط بخاری و مسلم،

س: این دوتا

ج: فقط این دوتا این اشتباه نشود، وقتی نوشتند متفق علیه خیال نکنید همه علمایشان موافق اند،

س: اول این همین را نوشته قاف را متفق علیه نوشته،

ج: نمی‌شود قاف،

س: و الا اشتباه قزوینی درست

ج: نه ابن ماجه است دیگر فقط یک نفر،

س: بلی پس من آدرس را تصحیح کنم، جلد ۲۱ صفحه ۶۰۳ شماره ۴۳۵۷

ج: فقط ابن ماجه نقل می‌کند،

س: روی عن حفه ابن ابی حبه کوفی

ج: حبه

س: حبه ابن ابی حبه کوفی و حبيب ابن ابی ثابت،

ج: این‌ها در ابن ماجه نیست هیچ کدامش نیست

س: بعد از آن پرانتز قاف را گذاشته،

ج: زید عن زید ابن علی،

س: بعدی هم و زید ابن علی ابن الحسین باز قاف

ج: این قاف این قاف دارد،

س: این دوتا را زده قاف و حبيب ابن ابی ثابت را هم زده قاف،

ج: نمی‌دانستم من فقط زید ابن علی را دیدم

س: له عنه نسخه

ج: همین، همین مسند زید است،

س:

۲۵: ۰۰: ۱

اسرائیل ابن یونس و عباد ابن کثیر بصری و این‌ها هستند بعد این‌ها را نقل کرده

ج: نه آن دوتا آن‌ها از عمرو ابن خالد عن زید این‌ها که قاف می‌نویسد آن در راوی است یعنی قاف را گاهی در مروی عنه می‌نویسد

گاهی در راوی می‌نویسد،

س: بلی مروی عنهاش دوتا در راوی‌ها دوتا

ج: دوتا

س: و قال عبدالله ابن احمد ابن حنبل عن ابیه متروک الحدیث لیس بشی، بلی بعد می‌گوید که و قال ابوبکر الاصرم عن احمد ابن

حنبل کذاب یروی عن زید ابن علی عن آبائه احادیث موضوعاً یُکَذَّب یا یکذب

ج: یکذب بعد

س: چقدر حرف این سنی را باور کنیم در این‌ها که یروی عن آبائه و یکذب

ج: همین که هست الآن ما هم از ابن فضال نقل شده ثقه ابن فضال دارد ما غیر از ابن فضال، نجاشی ندارد نجاشی فقط می‌گوید له

کتاب کبیر و سند می‌آورد به کتاب، الآن ما انشاءالله در بحث‌های فهرستی من جمله همین مسند زید را هم بررسی می‌کنیم که این

چه وضعی دارد این کتاب مسند زید،

س: حالا از دوتا نقل می‌کند که از ابوداود پرسیدند از ابی خالد یکبار گفته هذا کذاب یکبار گفته لیس بشی،

ج: اصلاً یک نفر من ندیدم بگویند لا بأس به حتی، می‌خواهی حدیثش را از خود،

س: بعدش هم ایشان می نویسد واسط رفتنش هم به خاطر همین شغلش بوده

ج: چون می گوید کذاب بود بعد امرش معلوم شد دروغ می گوید رفت شهر دیگر اصلاً برای این که رد گم بکند مثلی که کذاب خیلی هنری بوده خیلی هنرمند هم بوده در،

س: می گوید که عن بکیر قال کان فی جوارنا یضع الحدیث و لما فطن له تحول الی واسط

ج: فطن با طاء نه فتن مفتون، مردم فهمیدند که این دروغگوست رفت از کوفه خارج شد رفت یک شهر دیگر نه این که متفق علیه است بین شان، من هدفم این بود که غرض مثلاً این خیال نکنیم هر کتابی بود این بین شیعه زود جا افتاد همین کتاب بود از زید ابن علی هم بود بین شیعه جا، و این جا نیفتادن خوب دقت کنید مثلی که در باب کلام شیخ گفتیم این زمان خود عمرو ابن خالد نیست یک دو واسطه از زیدی ها اند بعد جا افتاد مثل سعد ابن عبدالله این نکته را من عرض کردم،

س: بعد از مدتی

ج: ها! این آمد قم پیش قمی ها عده ای از احادیثش جا افتاد الآن شما احادیث عمرو ابن خالد عن زید را نگاه بکنید کافی هست تهذیب هست،

س: آدرسش در بین خودمان،

ج: بلی خودمان در تهذیب هم کافی هم هست، اگر سند کامل بیارین مثل این ناقص نباشد مثل آقای خویی یک حسین ابن علوان است، یک منبه ابن عبدالله است همین هاست یعنی طائفه خود زیدی هاست عمرو ابن خالد

س: زید باشد، عن ابی جعفر هم داریم در کافی

ج: حالا ممکن است یکی دوتا و الا معروف است که عن زید چون می گوید من در مدینه رفتم اعلم بنی هاشم زید بود، لم اجد افقه و الا علم یعنی اعلم یا افقهی که تعبیرش

س: عن اصحابنا کافی جلد ۳ صفحه ۲۱۱ حدیث شماره ۴ عده من اصحابنا عن احمد ابن محمد ابن خالد عن ابیه عن ابی الجوزاء عن الحسین ابن علوان عن عمرو ابن خالد عن زید ابن علی،

ج: دو طبقه اش از آن ها اند بعد توسط برقی پدر به قم آمده، یعنی به عبارتی،

س: آن درسته حسین ابن علوان

ج: علوان ضبط شده،

س: این کامل زیدی است

ج: بلی این هم از همان هاست حسین ابن علوان کلبی البته این هم محل کلام است آقای این را توثیق کرده مشهور توثیق نکردند آن ابی الجوزاء هم منبه ابن عبدالله یا عامی نوشته یا بطری نوشتند زیدی نوشتند یا مثلاً شیخ بخوان سعد عن مثلاً ابی الجوزاء یعنی دقیقاً آدم نگاه بکند دو طبقه کتاب جا نیفتاده بود یک دفعه در زمان قمی ها می آید قم جا می افتد و اصولاً ما توضیح دادیم اصولاً قم مرکز فهرست است اصلاً اساس فهرست از قم است،

س: ابن بوته هم که فرمودید قم است

ج: آن هم قم است ابن ولید در قم است ابن بوته اینها اصلاً مرکز و،

س: این که مورد شیخ که فرمودید تهذیب جلد ۳ صفحه ۹۳ فاما ما رواه محمد ابن حسن بقال عن عبدالله ابن منبه

ج: این ابی الجوزاء است

س: عن حسین ابن علوان

ج: عن حسین ابن علوان عن عمرو ابن خالد دقت کردین یعنی می‌خواهم بگویم آنی هم که جا افتاد بعد از دو طبقه نه این که در همان زمان یعنی چه شد؟ شد تحلیل یعنی آمدند گفتند و باز هم کتاب می‌گویم سی تا سی و شش تا شاید حدیث کلاً ما در کتب اربعه سی، سی و پنج، شش تا اما کل کتاب ایشان نهصد و نودتاست نهصد و هشتاد تا کل کتاب زید مسند زید،

س: الآن من این کتب اربعه زید را عرض می‌کنم یعنی بدون تکراری یادداشت

ج: عمرو ابن خالد عن زید،

س: عمرو ابن خالد

ج: بلی عن زید، آنچه که ما الآن داریم نکته را دقت بکنید در قرن اول زمان حضرت سجاد، امام باقر امام صادق شیعه به دنبال نه بحث رجالی بود نه بحث فهرستی بود نه تراجم بود بحث کلامی عصمت ائمه، اصلاً عصمت ائمه مطرح بود،

س: تمسک به ثقلین

ج: و به اصطلاح دیگر نمی‌آمدند بحث رجالی مطرح بکنند آن وقت می‌ماند این کسانی که از ائمه نقل می‌کردند چون این در کوفه این کار بیشتر شد یا افرادی که در مدینه بودند یا در بصره بودند یا یواش یواش اشاعره قم اینها می‌آمدند به مدینه می‌آمدند به مکه، می‌آمدند به مکه یا برای عمره یا برای حج، مثلاً فرض کنید از زمان حضرت سجاد تا حضرت صادق (ع) حدود هشتاد سال مثلاً هفتاد سال، هفتاد سال سفرهای متعدد لذا اگر حدیثی هم می‌آمد نوشته هم می‌شد جنبه رجالی هم داشت، جنبه فهرستی داشت یا به قول ابن و شاء می‌گوید ششصد تا یا نهصد تا استاد و شیخ دیدم که در مسجد می‌گفتند حدیثی جعفر ابن محمد اینها را باهم مقایسه می‌کردند بعد هم از امام سؤال می‌کردند لذا ما در این مدت در این فاصله بین هشتاد مثلاً زمان حضرت سجاد تا صد و پنجا این هفتاد سال نه کتاب رجالی می‌بینیم نه کتاب فهرستی، بلی گاهی می‌آمدند خدمت امام صادق آقا کتاب حریر؟ می‌فرمودند خوب است، مثلاً ما داریم امام هادی یا امام عسکری کتاب یونس را حضرت ورق زدند فرمودند اعطاه بکل حرف نور فی الجنه، ببینید ما کتاب داشتیم در کوفه کتابها موجود بود نه این که کتابها لیکن تمام اعتماد روی کتاب باشد نبود چرا؟ چون هی مراجعه می‌کردند سؤال می‌کردند می‌گفتند آقا من رفتم خدمت حضرت این جور گفت آن آقا گفت این جور گفت لذا آنچه که در آن زمان مطرح بود جنبه علم بود نه جنبه تعبد کثرت کتابها در کوفه نوشته می‌شد پخش می‌شد و بعد خود ائمه (ع) اشاره می‌فرمودند سؤال می‌کردند مثلاً ما الآن چند مورد داریم که از این کتابی که به اسم امیرالمؤمنین سنن و احکام، حضرت صادق کذبوا علی علی، این دروغ است، اصلاً این دروغ است، این مطلب دروغ است نیامدند بگویند که این مثلاً راویش ضعیف است ثقة است این راویش که بوده؟ فلان که بوده اصلاً دروغ است این مطلب دروغ است، در همان سؤالی که از حضرت به اصطلاح امیرالمؤمنین می‌کند راجع به اختلاف حدیث بر رسول الله حضرت نمی‌فرماید بیاید بگوید راوی، در یک جایش می‌فرماید در چهار مورد، سه چهار مورد که هست، یکش این است که کسانی را کانوا یکذبون علی رسول الله آن هیچی آن اصلاً بهش توجه نمی‌شود دو این که ناسخ و منسوخ را نشناخته یک چیز دیگر هم دارد و بعد اینها اطلاع به تمام احادیث رسول الله نداشتند من مطلع هستم، من دقیقاً حدیث رسول الله از من باید سؤال بکنید، ببینید بحثی که الآن مطرح می‌شود بحث‌های کلامی بود عصمت، و لذا بلی در قرن بعد که آمد که مثلاً از سالهای صد و پنجا که این نسخه‌ها رفت به طرف بغداد و بعد از دویست که این نسخه‌ها آمد به قم رو نسخه‌ها کار کردند کاری که رو نسخه‌ها

شد بیشتر، تصحیح نسخه‌ها و بیشتر البته بحث‌های رجالی هم گاهی مطرح کردند که این آقای که این نقل کرده این اصلاً می‌شناسیمش نمی‌شناسیم، و خوب دقت کنید اینی که مرحوم شیخ طوسی این نکته را هم عرض کنم، شیخ طوسی می‌گوید که اصحاب ما عمل به اخبار می‌کردند لیکن اخبار مخصوص آن‌های که روایتش از امامیه اند از ما هستند، شاید مثلاً شما بگویید این نکته نکته رجالی است، بالاخره نکته این که امامی هست یا نیست؟ نکته رجالی است به صفات راوی بر می‌گردد لیکن اگر دقت بشود مراد شیخ، درست هم هست مطلب ایشان، چون این‌ها از راه امامیه به روایات اهل بیت می‌خواستند به کلمات اهل بیت برسند به مبنای اهل بیت برسند، یعنی این‌ها توقع نداشتند از ابوحنیفه از امام صادق چیزی نقل کرد دقیقاً مثلاً مبنای شیعی باشد یعنی به عبارت اخری این مطلبی را که شیخ می‌گوید از اصحاب ما گرفتند این نکته‌اش همان نکته کلامی بود چون دنبال حقایق اهل بیت بودند نه این که دنبال بحث این که امامی بودند مثلاً فرض کنید محمد ابن مسلم الآن روایت دارد در کتب اهل سنت هم، از خود سنی‌ها عن فلان عن فلان عن رسول الله شیعہ آن‌ها را هم عمل بهش نمی‌کرد شیعه محمد ابن مسلم امامی را به خاطر این که از امام صادق یا امام باقر نقل می‌کند یعنی امامی بودن در راه رسیدن به مبنای اهل بیت راه رسیدن به حقایق امامی بودن یعنی این، نه این نکته رجالی نکته رجالی مطرح نبود، و لذا اگر مثلاً محمد ابن مسلم یا زرارہ یا دیگران که ما داشتیم شخصیت‌های معروفی بودند حدیث نقل می‌کردند از مثلاً فلان ابن عباس عن رسول الله شیعہ رو آنها حساب باز نمی‌کرد شیعه حسابش این بود، همین طور که از ابان ابن تغلب نقل شده شیعه کسی است که در زمانی که صحابه اختلاف کردند به علی ابن ابی طالب برگرد و الآن در زمان ما در نقل از علی ابن ابی طالب اختلاف بکنند به جعفر ابن محمد برگرد این شیعه است خلاصه‌اش، این‌ها دنبال این نکته بودند نکته‌ای که کتاب الله و عترتی بودند لذا به ذهن ما می‌آید که در قرن اول و دوم تا اواخر قرن تقریباً تا نیمه‌های قرن دوم که دیگر کتاب‌ها می‌رود بغداد و رو کتاب‌ها کار می‌شود باز هم کارهای روی کتاب‌ها بیشتر جنبه مثلاً تصحیح نسخه و این‌هاست که نسخه مثلاً درست باشد و مع ذلک باز هم گاه گاهی مطرح می‌کردند با خود امام.

ما نظر ما این است که از امام رضا(ع) یواش یواش در شیعه مسأله جدیدی مطرح می‌شود و آن عرض روایات ائمه متقدمین و این که از امام گاهی هم به عنوان روایات است روی عن جدک کذا و روی عن جدک کذا، و گاهی هم مثلاً فلان کتاب روی کتاب‌ها و ائمه(ع) جواب امام‌ها را به لحاظ مسأله رجالی یا فهرستی نبود جواب امام را به لحاظ مسأله کلامی بود اصلاً دیدگاه این بود بلی در نسخه‌ها که در بغداد رفت بزرگانی مثل مرحوم ابن ابی عمیر رو نسخه‌ها کار کردند نسخه شناسی کردند، بر او خود روات کار کردند افراد را می‌شناختند آن‌های که قابل اعتماد اند و مع ذلک کله باز ابن ابی عمیر روایاتی داشت که بعدها اصحاب بهش عمل نکردند ما الآن مقدار زیادی روایات ابن ابی عمیر داریم که اصحاب بهش عمل نکردند معظم آن‌ها در میراث‌های واقفی آمده، مرحوم کلینی عن حمید ابن زیاد عن ابن سماعه عن محمد ابن زیاد ابن محمد ابن زیاد ابن ابی عمیر است این روایت را اصحاب به اصطلاح ما بهش عمل نکردند اما در میراث‌های واقفی آمده که حالا این شرح بعدی.

پس بنابراین در قرن دوم اواخر قرن اول و اوائل قرن تا نیمه‌های قرن دوم شیعه در حقیقت رو مسأله عصمت تمسک کرد و هدفش این بود که به حقایق اهل بیت برسد و این نسخ متعدد بودند راوی‌ها متعدد بودند اشخاص فراوان بودند شک و شبهه‌ای می‌شد مستقیم مکه، مدینه مکه به امام مراجعه می‌کردند اصلاً دیگر نوبت به این تعبد نبود،

س: فهرست و رجال

ج: ها! به تعبیر و این‌ها البته این بود که عده‌ای مطالب را به نحو شفاهی برای دیگران می‌گفتند عده‌ای هم نوشتار خودشان من خدمت امام بودم این مطلب را فرمودند، تو بگیر این را نقل کن این‌ها زیر بنای اسناد یا زیر بنای فهرست شد این نقل‌ها اگر شفاهی نقل می‌کردند آن شفاهی برای کس دیگر نقل می‌کرد بعدها می‌شد سند، برقی که نقل می‌کرد می‌شد سند اگر نوشتار داشت این نوشتار را به شما می‌داد شما به شخص مثلاً فرض کنید حفص ابن غیاث اهل سنت بود گفت خدمت امام صادق رسیدم این سؤالات را کردم امام این جور جواب دادند این نوشتار به پسرش یا به شخص دیگر داد آن به شخص دیگر می‌داد که مشهورش همین سلیمان ابن داود منقروی است او می‌داد مثلاً به شیعیانی که در، توسط او می‌رسد از این جا یواش یواش بحث‌های فهرستی شکل گرفت که تو از که گرفتی؟ او از که گرفته، این اجازات یواش یواش از این جا شکل گرفت و لذا تحلیل فهرستی هم مثل تحلیل رجالی اهل سنت قرن بعد است یعنی یواش یواش از قرن بعد و لذا ما اسمش را تحلیل گذاشتیم نه این که منهج فهرستی بود منهج نبود یا مثلاً ارتکاز ارتکاز فهرستی بود نه اصلاً به ارتکاز کار نداشتند، ارتکاز این بود که باید به ائمه مراجعه کنند ارتکاز این بود کلمات ائمه را از اصحاب ائمه، بزرگان اصحاب مثل زراره و محمد ابن مسلم و بعد آلف از مردم کوفه که می‌رفتند مکه و مدینه، می‌آمدند می‌گفتند آقا ما خدمت امام رسیدیم این سؤال را کردیم امام این جور، او می‌گفت این جور است این می‌گفت این جور است و لذا ما هم عرض کردیم، در زمان، ما الان از امام باقر یا امام سجاد در تعارض نداریم اما امام صادق داریم، که در حقیقت این تعارض در زمان امام صادق پیدا شد سر پیدا شدن تعارض هم سه مرحله مهم تاریخ اسلام است که امام صادق در هر سه مرحله بود از یک طرف ایشان تا سال ۱۲۱ در دوران بنی امیه بود و سال ۱۲۱ قیام زید اتفاق افتاد هیجان بزرگی در کوفه شد از سال ۱۲۱ که هیجان کوفه شد تا سال ۱۳۲ که عباسی‌ها سرکار آمدند از سال ۱۳۲ تا ۱۳۶ که سفاح بود و به مخالفین داخلی کاری نداشت به امام صادق کاری نداشت، از سال ۱۳۶ تا ۱۴۸ یا ۵۰ که رحلت ایشان است منصور بود که سخت پایبند امام صادق شد لذا امام این زمان‌های مختلف است دیگر این‌ها اداره کردن جامعه شیعه با این تفکرات مختلف، گاهی مثلاً شیعه می‌گفتند آقا چرا قیام نمی‌کنید؟ زید قیام کرد شهید شد، دارند جنایت می‌کنند بنی امیه این کثافت کاری‌ها را کردند یا مثلاً شما در خراسان ان لک بخراسان مأه الف سیف، صد هزار شمشیر زن داری مثلی که الان مثلاً می‌گویند در یمن یک میلیون ما جنگنده داریم، الی آخر این ارقام و آمار را به حضرت می‌دادند، حضرت می‌فرمود نه آقا همچو مطلبی نیست، حالا الی آخر آن، اینی که امام بخواهد در این محیط متلاطم، در این یعنی از فاصله فتره وفات رحلت پدر بزرگوارشان ۱۱۴ تا ۱۲۱ هفت سال است از ۱۲۱ تا ۱۳۲ یازده سال است، از ۱۳۲ تا ۱۳۶ چهار سال است، از ۱۳۶ تا ۱۴۸ دوازده سال است این فتره‌های مختلف وضع آن وقت شیعه هم عمده ثقل سنگینش در کوفه بود با قیام زید اصلاً خود ابی الجارود از امام صادق نقل می‌کرد یک دارد که یک دختری مثلاً غمغمه‌ای آب دستش بود ریخت، حضرت می‌فرمود همچنان که این آب از این غمغمه ریخت ایمان از قلب ابوالجارود ابوالجارود هم تا آخر عمر زیدی ماند، باز خالد ابن چه است آن؟ سلیمان ابن خالد اقطع این زیدی بود به عکس برگشت جعفری شد برگشت به امام صادق، از طریقه زیدیه دست برداشت یعنی اصلاً امام (ع) در یک بحبوحه و لذا آنکه می‌گوید انا خالفت بینهم یا شبیه این یک مقدارش درست است لیکن این‌ها مال قضایای اجتماعی است همان طور که خود امام فرمودند پس بنابراین ما با مشکلات حدیثی بعدها که اصحاب در بغداد رفتند یک مقداری از این مشکلات را حل کردند در قم بیشتر روش کار شد به هر حال بغداد هم نزدیک کوفه بود باز با اختلافات می‌توانستند بیابند نسخه‌ها را نگاه بکنند بررسی بکنند یا هنوز مثلاً یونس ابن عبدالرحمن می‌گوید من وقتی آمدم کوفه هنوز عده‌ای از اصحاب امام

باقر زنده بودند و اما اصحاب ابی عبدالله زیاد متوافرین یعنی می آمدند می گرفتند بررسی می کردند آن که دارد که خدمت حضرت رضا رفتیم که حل مشکل بکنیم که حضرت یک نکته‌ای را عرض کردند.

لذا این نکته‌ای که ما الآن ذهن مان هست در قرن اول در دنیای اسلام نه طریقه رجالی بود نه به اصطلاح نه فهرستی بود،

س: تا صد و پنج

ج: ها! تا مثلاً صد و سی و چهل، تا صد و پنجا در شیعه از سال‌های هشتاد تا صد و پنجا که زمان امام صادق است آن‌هم نبود اما یواش یواش زمینه‌های رجالی زمینه‌های رجالی جای که حدیث شفاهی بود این برای آن گفته بود، و زمینه‌های فهرستی جای که نوشتار بود نوشتار را داده بود این نوشتارها را فیما بعد بررسی کردند طبق این نوشتارها فهرست تنظیم شد این خلاصه مقدمه،

س: دیگر اجازه هم از این جا شروع می شود

ج: اجازه هم از این جا شروع می شود

س: بحث اجازه و

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین